

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_228402**

UNIVERSAL  
LIBRARY



حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ

المنتهى لله تعالى که بتایخ پانزدهم شمس و یقیده سنه هجری الشاه افغان مشهور



از تالیف مولوی محمد فائق مرحوم باردیکر در سنه واحد و کوئی حیرت شو شری

به طبعه علوی با تمام حسیب و حب طبع شد



و در این کتاب آداب که میران بهر آن می گارند فصل سوم در شهر آداب که بزرگان بخوانند  
 و در این کتاب آداب که میران بهر آن می گارند فصل چهارم در شهر آداب که بزرگان بخوانند  
 و در این کتاب آداب که میران بهر آن می گارند فصل اول در آداب که بزرگان بخوانند  
 و آداب سلاطین بنده کترین عقیدت این محراب عجب ملک از آداب ملازمان محمود  
 نشان حضور فیض گنج گهسان خدیو ملک به اسطقت و سگاه ماصت علام جهانانی ناصی را با کشته  
 غوغا ناصیه لث غلطی تیره با صده کشت و خمشت و زندگین صافیت به از انداختن آرای اینست  
 سلطان شوکت سکنه صلوات جمیع افروز دوده صاحبقرانی فروغ دیده اقبال حضرت صاحب  
 مثال ممنت مثال مشیر بر احکام خدمت متعلقه اصدر عرت آما نموده ذریعه تقار و وسیله خیر  
 خانه نورانی شد ایضا خیر خواه بلا اشتباه ترقی طلب سرال آداب که از نقوش سجود عبودیت  
 ناصیه ال استقبال از شرب مزین دار و بخدمت حاشیه بوسان سلطنت و اسنادگان پیر  
 خلافت حضرت ظل الهی فرزنده چتر شایسته ای پشت پناه کاوه انام ممد و معادن خاص و عام  
 کوکب سحر طوت گوهر و ربای عظمت تاج بخش سلاطین در کار سخت سان ملوک ذوی الاقدار و  
 احکام شریعت مزین سحر سلطنت خلد الله ملک و دوله عرض مطالب ضروری می نماید  
 عالم آرای طعری کشو کشی می و نور عالم جهاندار می جهانانی خلوت اجلال و ثناء اقبال  
 سر عزت بر فلک رسانید ایضا بنده عقیدت کین ارادت اندیش خاکسار جهان را حاضر العباد  
 بر تبار تقدس نشانه حضرت شایسته ای ظل الهی صاعد مصاد سلطنت شهریار می حاجت  
 و جهاندار می سلطان اعظم مالک قاتب الامر گهسان خدیو حق نبوه محمد فرسلیمان شود بانی  
 مجمع رفیع بلی اردن

کتب خرد و خرد و جهان

کتب خرد و خرد و جهان

مرام شاهانه موجود قوانین عوالم خسر وانه تا ملک لکنلی سبجو دنیا گردانسته شرف عباد  
 بردارنده نجایادمان من مرجع نهات کافه نام و مرکز امور خاص و عام ملت مسند افرو  
 واجب الاذعان مشرف صد و سعاد دارین بخشید ایضا آفتاب کتاب شهر یابی کوب  
 شش جنت فرور جهان اری شهنشاه گیتی پناه خسر جمشید که حدقه چشم دولت قاسم عمره  
 خلافت با بر باعث امن و امان خرد و بزرگ موجب ستود و مات شمر که رتبه فخر سلاطین عالی مرتبت  
 واسطه خرقه اقصی بلند از انقباض جلا و بد طالع و لامع باد بر ضما رخو رشید ز طائرندگان  
 بارگاه عالم پناه و شرح مبین بسیار منشور لامع لئو کالو حی من الشما و تول مینعت و در کرات  
 آور ایضا علل اقبال و افروند و فروغ کوب سلطنت بایون ملک عرب عجم خلاصه  
 سلاطین عظم فرارنده رایت فتح و نصرت فرورنده مصباح علوم مرتب خورشید سپهر مملکت آسمان  
 سلطنت واسطه العقد شهباز ایالت مقدمه کجش معرکه عتشی و بسالت مدام برنده عالم  
 و عالمیان نبد پائیداد آداب غلامی که شیوه غلامان روحی است بجا آورده بموقف عرضش  
 مجرایان حضور موفور میرساند القاب آداب و رری عظیم الشان بوالا  
 و حضرت وزیر الاعظم دستور العظم مورد الطاف شایسته ای نوبت نواز مرتبه آصف جا  
 مستدرا نخی مزارت ایت فرار میدان مارت مشتری حفصال مرغ جلال التماس شایسته  
 و خانه راو کینه که نامه و الا و صیغه معنی تقصیر با حکام پادشاهی مستعرب و امر ظل الهی و  
 مینست و ایضا بجناب و کارگاه و اعیان درگاه نواب و وزیر و الادبیه  
 خورشید رازی مملکت پیرای نبرم افروندار حجت نکتة اند و خردمند و وزیر



در آوان مجبور و زمان سجود و ر و ذکر امت فرمود حسب الارشاد لم سعی خواست بابت  
 نواب مدار خد و مد خدا یکان <sup>باید</sup> بفضائله خال قدام حدام درگاه الاسره چشم عجب بود <sup>بسیار</sup>  
 بینا می نامند <sup>بسیار</sup> و ابروی در باب و محالات و امد و لغوی سرفراز ساخت حسب الارشاد  
 سربو تجاور خواهد کرد <sup>بسیار</sup> و ایضا نواب نامدار پسر و مرشد خداوند نعمت سلامت چهره اراد  
 را از خاک عقیدت آبر و بخشید <sup>بسیار</sup> و التماس <sup>بسیار</sup> و رشقه خاص فیض اختصاص در باره  
 تقیم تنخواه سوار و پیاده بر تو و رود افکنند <sup>بسیار</sup> و حکیمه <sup>بسیار</sup> و قمره <sup>بسیار</sup> و کلک <sup>بسیار</sup> و جواهر سلک <sup>بسیار</sup> شد انشا الله  
 همچنان بعمل خواهد آمد القاب و آداب دیگر خوانین <sup>بسیار</sup> و کار خان صاحب الامت  
 کند مراتب مذکوره بعد از ای آداب <sup>بسیار</sup> و سبانی <sup>بسیار</sup> سده جاه و جلال معروض خدمت ملازمان  
 درگاه و الا انکه و سیاحه دولت و اقبال <sup>بسیار</sup> و دولت <sup>بسیار</sup> و دولت <sup>بسیار</sup> و دولت <sup>بسیار</sup> و دولت <sup>بسیار</sup> و دولت <sup>بسیار</sup>  
 و صفای کتاب عالی حضرت قدر فرای کترینان <sup>بسیار</sup> گردید <sup>بسیار</sup> ایضا خانصا <sup>بسیار</sup> و مفرقا  
 نیاز مندان <sup>بسیار</sup> قدر فرای کترینان سلامت بعد تقدیم تسلیم عبودیت که طریقه ملازمان  
 خدمت شجارت معروض با و صحیفه فضل و کمال <sup>بسیار</sup> و نزل فیض شمول <sup>بسیار</sup> و مهابت <sup>بسیار</sup> و گوناگون  
 نهایت فرمود <sup>بسیار</sup> ایضا خانصاحب الاشراف <sup>بسیار</sup> و فیض <sup>بسیار</sup> و فیض <sup>بسیار</sup> و فیض <sup>بسیار</sup> و فیض <sup>بسیار</sup> و فیض <sup>بسیار</sup>  
 عظمه <sup>بسیار</sup> و اقبال <sup>بسیار</sup> و عرض <sup>بسیار</sup> و بار <sup>بسیار</sup> و بار <sup>بسیار</sup> و بار <sup>بسیار</sup> و بار <sup>بسیار</sup> و بار <sup>بسیار</sup>  
 عظمت <sup>بسیار</sup> و شهن <sup>بسیار</sup> و کالوخی <sup>بسیار</sup> و من <sup>بسیار</sup> و السما <sup>بسیار</sup> و نزل <sup>بسیار</sup> و جلال <sup>بسیار</sup> و فرمود <sup>بسیار</sup> ایضا خانصاحب  
 بر سر سلا بعد بلاع <sup>بسیار</sup> و تائین <sup>بسیار</sup> و عقید <sup>بسیار</sup> و ارادت <sup>بسیار</sup> که سرمایه <sup>بسیار</sup> و بلندی <sup>بسیار</sup> و پیرایه <sup>بسیار</sup> و جندی <sup>بسیار</sup> و کشور <sup>بسیار</sup> و فرای  
 اشرف می گرداند <sup>بسیار</sup> و نه <sup>بسیار</sup> و الطاف <sup>بسیار</sup> و کین <sup>بسیار</sup> و بور <sup>بسیار</sup> و معینت <sup>بسیار</sup> و نمود <sup>بسیار</sup> و ممتاز <sup>بسیار</sup> و گردانید <sup>بسیار</sup> ایضا



ایضا خان صاحب فیضان حاکم دوران سلامت بعد تنهای طارمت کثیرا مفاخرت  
و آرزوی خدمت و انوار الکرامت بر ضمیر خورشید بطریق واضح یاد و آگاهی قریات فراری  
موافق مضمون فیض مستحکم پروانه عالی اجرای کار نموده بشد الثابته اواب  
میررایان نیرک میرزا صاحب فیض بخش عالم و عالمیان سلامت بعد  
بدایای آرزوی نیازمندی و احتیاج و وقف تنهای مستندی بر اینینه دهن  
روشن با شقه فیض فرقه و قیمه ضمیمه تاج اقبال بر بارک اراوت کیشان نهاد  
ایضا میرزا صاحب مرجع امور انام و مجمع مهمات خاص عام دام حشمته و دولته  
اطاعت بدوش عتبت کشیده عرض میدار و نامه نامی و صحیفه گران بوجوه و لطیف شمل  
خیر و حرمت بخشید ایضا میرزا صاحب سر ایا عدل احساس سلا حلقه اراوت بنوع عقید  
اند خیر و محاب استکان امن و لت عنمیدارد و مفاوضه شریف و مکاتبه لطیف در اثر  
اوقات شرف و رود بخشید ایضا میرزا صاحب امده نیازمندان پشت پناه و یکسای  
سلامت بعد دعای طلوع نیر دولت و قبال ارفق جاه جلال نجاست فیض موسبت  
مینماید الا نامه مفاخرت آیات مقلت مرتب بخش خانه زاوگر دید ایضا میرزا صاحب مشفق  
و کریم برای بنیایت سلا از خادم ویرینه که بوظائف خیر و برادر و دو و پوهی میر  
موظف میباشد عرض معروضه برجه پذیرائی باد نور شناسانه عاقد اغرای انبدکان صمیمی  
الثابته اواب سادات عظام میر صاحب خداوند نعمت بقا و دونه  
سیادت دام اقباله از خاک ر فدویت شعار جان نثار رسوخیت اثار

ایضا

ایضا

ایضا

بر خیمه فیاضی ملازمان مستفید خدمت روشن بپایه ای سازد سرخساز نامه تفصیل  
 موجب فتحی رعتیت کیشان گشت ایضا میر صاحب بده سادات عظام  
 خلاصه سرزمین که اسلامت بده عفت کیش دولت ندیش پس از گزارش آفتاب و شب عیش  
 لطف نامه الاثره درق ملازمان خیر طلب فلک سانید ایضا میر صاحب قبضه  
 خاص عام ستان خیر خواه قمر طلب سراپا ادب پس از تقدیم مراسم نیاز تلخیص مزاج  
 عجز و ارمنکشف ای اقدس میکرد اندو باوه حدیقه اقبال و گلدسته چمن افصال  
 یعنی گرامی و ملا و دولت آموز نو ایضا میر صاحب کاه میگردان و کام و احتما جان مانند  
 ظلال احسانه عبودیت منش فیه روشن خدمت ملازمان سرکار عالم اقتدار مصدع  
 اوقات میکرد و در جریه دولت اقبال یعنی پروانه کرامت نشانه بصد فیض شریک انواع  
 مبتلا بخشید ایضا میر صاحب بده اندون فیض بخش فیه سان سلامت از خیر گاه طلب  
 جبین سیر جو غمبه نقش دارد بر خاطر قدسی نظم و طبیعت حق بلوغت ظواهر باهر باد عتق نامه  
 همایون فال و عتق اسعد و اوقات اشرف بر مضامین مرقومه مطلع گردانید القاب  
 و اداب قاضی مسند ارامی دار القضا مضد صدق و صفا قاضی اسلام مرجع  
 انام مد الله ظله و آلی که رخسارین کمتر نیست بخدمت ملازمان حضور بجا آورده معشیت  
 ایضا قاضی القضا رفیع الدرجات سر پاختا و بركات دام قضا و آداب میزند  
 که سعادت نونین روشن نیست بتقدیم رسانید عرض می نماید ایضا ظهیر  
 نصیر شریعت عزام قج مراسم اسلام کفیل اموکافه انام اعظم استانه نقوس

علم بی خط سر نوشت ساخته آنگاه منتهی به ایضا فنایان شعار شریعت است اما بحسب صفای  
 زبد است حسنه خاک پایی بند گلی کل مجوهر چشم صورت بهر آنکه بود بهر آنکه قلم می آرد  
 ایضا مجمع کمالات سینه منبع سعادت شریعت دایم برکات بعد اشتیاق ملازمت سرانجام  
 مکتوب راسی ایضا ضایعی میگردد آنگاه آداب مفتی مفتی احکام نه نیست عز  
 فتوی نویسن ملت بیاض صانع اند غرته و حرمت بعد آرزو و خلایق کبوسی قدم شریف عرض نمایم  
 ایضا ناسک ناسک عدل و داد سالک سالک صدق سدا و زید الله صدق و وعدله مریم  
 آداب فایده که موجب افتخار دارین است عرض نموده عرض میدارد ایضا رسی شما  
 دستی کرد از فرمانروایی از القضا مفتی بی ریا زید الله بانه ادعیه از ویاد دولت روز افزونی  
 و در بیان ساخته عرض میرساند ایضا مروج مسائل شرعی مندرج اخبار بنوی مفتی بن ناصر  
 شریعت با هم تکرار و خدمت و مستعد ملازمت بود و بعضی میرساند ایضا افانیت  
 و اخلاص و سگاه و الادبش بزرگ منش دایم ده لته از تکلفات رسمی و رسمیات تکلفی بهر  
 ساخته عرض میدارد آداب علما و فضلا مجمع فضائل کمالات محرم نزد  
 انوار و آیات زید الله تحفاته خاک آستانه شریف سرمد و بین دل ساخته بارقام  
 مطلب ضروری می داید ایضا افضل العلماء و اکل الفضل از زید و از باب معقول  
 منقول خلد الله علمه و فضله ادعیه ترقی فضل و کمال بلوچه دل بنابرین در نوم ساخته  
 می پردازد ایضا عن العلماء و قدوة الفضلاء محقق حقایقین مدقق حقایق شرعین مدقق  
 و فمله در ادعیه و شغال ارادت و طایفه لیل و بنابر ساخته عرض نمایم ایضا

مقتداي آداب علم و فضل مشيوائی صبیح عقل و تقویٰ و عینیه مدسسه عبودیت ابد رس نیا  
روشن داد و عرصه یقینا کشف علوم شریعت و صافی فیه ان حکمت مدخله اسخ العقید  
و صادق الارادت بعد عرض تسلیم خدمت بندگان حضور موفور السیر و میرسد القاب  
و ادب ثمر او شایع کبار طریقت شعاع حقیقت آثار قدوال الکنین بیده العارفين دام  
کشفه بعد استیلاء محبت تقدس تبه عرض میدار و ایضا مجمع انوار لاجوئی محرم اسرار  
جبروتی صاحب کاشف و مشاهد زید الله معرفته آداب خادمانه بجا آورده عرض  
میدار و ایضا حقیقت آداب طریقت منتساب مصدر برکات و حسنه نعم افضاله ناس  
اعتقاد بر بسته اند فلک آشیانه کذاشته التماس مینماید ایضا کاشف اسرار ملک و ملکوت  
ناظر انوار تقدس و جبر و خلد الله کرامته از لباط بوسی بزم حضور انوار سعادت اقبالی نمود  
التماس مینماید ایضا مجمع علوم روحانی مورد فیوض سبحانی نقطه دائره هدایت کشته ناس  
کرامت زید الله فقره تارک نیاز بر شده رسوخیت اعتقاد کذاشته بجای حاصر  
عرض مینماید القاب آداب که فرزند ان بوالد بزرگوار می نویسد  
قبله آمانی و امال کعبه و افضال دام اشفاق بنده و فاکیش ارادت اندیش بعد عرض تسلیم  
عرض میدار و از ورد و صوفیه کالمه کترین فرزند انرا عزت و جاه اقرود و ایضا قبله حاجات  
و نی و دنیوی و دلم اسرافه بعد از تقدیم خدمات سائسته که ذریعہ سعادت کونین افتخار دار  
عرض مطالب بر داند و سر دفتر دولت زویر افزون معنی و الا نامه مهمنت مشیون بشرف و رو  
شخصیت نمود مشیون کرد و انید ایضا قیام عاظم ایام و کعبه اکابر انام و دام شفق بنده

بنده دولتخواه سرتی طلب کترین بنزدان بعد اظهار مراتب کورنشات عرض نمایم  
 ناله نامی چهره وصول فروخته ایضا قبله حقیقی و مجازی که صومئ منقوی ام عطا  
 جبین زنجاک عقیدت فرسوده مشکوفرای قدس میگردد و محرمات مه عاطفت شامیه که  
 بکمال شفقت مرقوم شده بوغت و خصوصیت بخشید ایضا قبله دو جهان کعبه جاوید  
 خلد الله ظل اشفاقه ناصیه عجز و نیاز سبوح اودت نقش ساحت عرض نماید و فیه شریف و دو مفاخرت  
 نمود ایضا قبله فیض رسا و کعبه مال امانی است بعد تمنای حصول دولت استانه پوست  
 ملازمان حضور بموقف عرض میرساند صحیفه عظمای اصدرا فتی از فرمود القاب و آداب  
 که فرزندان بجا در منقوش حضرت والدۀ ماجده من امت شفقتا بعد اای ضرا  
 تسلیم و گذارش مدارج کورنشات بعضی ستاران بساط عصمت منامیتر ساند نسیقه  
 رتو اجلال انداخت ایضا حضرت والدۀ معظمه مکرمه من ید الله اشفاقا فرزند کترین  
 عقیدت کترین اجداد از لوازم رسو حیت و پس از اظهار مراسم عبود و مشکوف انوری گردان  
 نامه فیض شامیه در عین انتظار سرفراز ساخت ایضا حضرت مخدومه معصومه من امت  
 اعطای فایده استظلال عنایات عالیۀ تفضل متعالیه فی عطف تحیر روشن بنوید باو  
 همایون مبارک مضموسعادت دارین بخشید ایضا حضرت والدۀ مشفقۀ زده العفاف  
 زید الله الطافنا اهل قبائل سایه فضاں بر تبارک نیاز مندار زنده کنش استام با عطا  
 نامه شفقت امور و اقبال در ایضا حضرت والدۀ شریفه محترمه محترمه خلد الله  
 سرایه مؤایب ظمئی و پیرایه عواطف کبری از خاک بوسی علیه صل منور و مجت

باریا فکانه خدیو عیفت گنج میرساند عطف نامه گزیده شرف اقبال گرامت فرمود  
 القاب آداب که بر او ران خروبه خواهر کلان می نویسند <sup>شیر</sup>  
 عقیقه مستوره روزگار است عصمتها بعد از زود مدارج عنایات بی پایان و مرتب عوطف  
 بر او ران که سعادت دارین در و مضمر است بعرض احوال می پردازد و بشور سعادت و طعنه  
 فضیلت حسن اوقات کمترین بر او ران را مفاخرت بخشید ایضا همیشه صاحب معصوم  
 دوران سلما الرحمن بعد تنای حصول دولت ملازمت سراپا افادت بر صاحب <sup>نظام</sup>  
 خدمه عالی منزلت وضع و لایح بار که است نامه عنایت شمامه که مشعر بر حالات خیریت است  
 بود انواع انواع مباحات بخشید ایضا همیشه صاحب معصوم و محذرات سر اوقات عصمت  
 احسانا بعد حصول سعادت بگزارش زندگی نیاز مندانه مکتوبهای خوشه ضایعی بود  
 مثال بی مثال یعنی نامه تقدس شمامه <sup>نظم</sup> کوائف بومی نظرف قیام اقسام عزت کونین  
 ایضا همیشه صاحب شفقت و زکات کمترین بر او ران است اخلاقها مطرح الوار <sup>عظم</sup>  
 میکارم بوده عرض بیدارد بور و صحیفه سامیه و بیفته نامیه عالم سرفرازی رو نمود ایضا  
 همیشه صاحب سراپا عطف و سر اسرار الطاف صان احد عتبات از روح الطاف بکران  
 نفاع عطف بی پایان <sup>چند</sup> شام بندی را معطر ساخته بجا است خادمان عقیده تو امان عرض انگیز  
 الشان <sup>چند</sup> خطاب و معنون معنوی بر جفا بین حال آخری آیات شرف و دوند القاب  
 آداب مجموع و رو و خط عمو صاحب منظر الطاف و مصدر اعطاد است انضام  
 بعد طی تکلیفات رسمی و رسمیات تکلفیات عربی بر خاطر اشرف مخفی و محتجب نماند آنچه

در نامه شکیب شامه آن الامت ملت مرقوم بود مشروحا و منع گشت ایضا مرقوم با حجب را با استغفار  
 مرایه سلامت بعد عرض مراتب نیاز مندی و اظهار در ارج مستندی ملحق آنکه نامه خوشید  
 صحیفه پیر ارتفاع بود و فضیلت آموزد ابواب شاد و ایشا عمو صاحب مراد است  
 و مصدر حسنات عم برده و حسانه بعد اظهار لوازم عبودیت و ابرار رده هم رسوخ است  
 ارادت بیدان عقیدت بر فرشته و آیات عبودیت بر ناصیه فدویت گاشته چگونه حال  
 عرض میدارد که ائمه مرقومه صحیفه کرامی رقیقه نامی و وضع و لایح گشت ایضا عمو صاحب  
 قبله صوری معنوی هم حسانه و بر کاتب بعد عرض مراتب لخواهی خیر اندیشی که ذریعه افتخار  
 خدا و یاست بر تقیم کوائف یومی می پردازد و حقائق مندرجه بنقیه بنقیه مرقومه ظهور در ایضا  
 آیه سوره نیاز مبدان کعبه مستمندان سلامت بعد اظهار نیاز فدویت و ابرار امین عبودیت  
 الناس منجای بگوئی و ارادت آنجانب که بکل توجه سلک آورد و بودند با دراک سید الباقا و اذوا  
 مامون مامون صاحب توجه فرمای بکران الطاف حامی بی پایان سلامت اقتباس  
 انوار فیوض انجمن شنبان تقوی مثل نموده موقوف عرض یافتمان جنوم میران حالات ماند  
 آن سراپا نقد انعام غایت نامه الطاف شامه ظاهر و با به کرده ایضا مامون صاحب  
 خداوند خدا کائنات مظهر بعد تقدیم مراسم خد شگذاری و تلذیم لوازم زمان برداری می نموده  
 شفقت پذیر میر بین با دنامه و الامت ملت پسر مرتب که نافر و خضر شده بود و صدر عظمت  
 نمود ایضا مامون صاحب سراپا شفقت و سر سر رحمت مظهر دولت و تبت دولت بزرگ  
 و وظائف و لونی تقدیم رسانیده شرف امتیاز حاصل می نماید اعزاز نامه شامه شامه

بموصول استیاج شمولی قدر افزای کثرین گردید ایضا ما موصفا حجت ذریعہ نیازند  
 و سید یکسان مظلہ ترین عقیدہ انتظام بعد ظہار رسم عمر و کسا بعرض عقبہ نشینان فکر است  
 میرساند صحیفہ شریف در قیہ لطیف متضمن چگونگی حالات فرحت سیات خرسند خاطر  
 بخشید ایضا ما موصفا حسب ایا الطاف و اشفاق اُم قبالة زخادم اسخ العقید بعد باب  
 مراسم نیازمندی مکشوف خاطر قدر ضمیمہ نور باد حالات مرقومہ نائے والا حریف بحرف اصم  
 گردید القاب آداب برادر کلان برادر صاحب عالی منزلت معالی منقبت سلامت  
 آرزوی قد مبوسی و تنای استانه روی که از دائرہ تحریر خارج است باطلہ عای  
 ما وجب مضجع اوقات شریف می گردد و دبور و دعنایت نائے نامی و دریافت مضمون  
 آن تقویت طاسرو باطن گردید ایضا برادر صاحب امید گاه برادران حقیقی و مجازی  
 سلامت بعد استحصال دولت خاکبوسی اقام شریف واضح و لایح خاطر سرسبز و بزرگ داند  
 باصدار مفاوضه عظامی و ادراک مطالب قومہ آن جلی غرت و افتخار حاصل نمود ایضا  
 برادر صاحب شفیق احوال برادران سلامت بعد میل دولت ملازمت سرایا کمر متبحر  
 شرفانہ فیض شہار و جنیکہ دین دل بشاہراہ انتظار دو چار و دو وافر المست نمود  
 ایضا برادر صاحب که معرای برادران قدر افزای منتسبان سلامت بعد حصول  
 ثمانہ بوسی که سعادت ابدی در مضممت روشن ای انور باد کتاب الاخطاب علی بعضی  
 بزرگی انشراح خاطر و استیاج باطر بخشید ایضا برادر صناعا عالی جناب فیض انتساب مدظلہ  
 بندہ صادق الابرار و بعد سلام و نیاز مکشوف خاطر دریا ماطر باد نائے شرف آئین



این بنیقه لطافت آئین و درویشد القاب و آداب که شایسته اربابان است  
مینویسند صدر بوارق معانی شوارق فیض سالی منیع الجود و الا حسن حضرت  
استادی عم فیضه ناصیه اعتقاد را بسبب و عیب و رسانیده و فرق نیاز را بگل سلیم نیت خشنود  
معروض خدمت شایسته دار الشرب میدارد از جناب فیض انتساب خیر حاصل کرده و به نیانه  
رسید که استاد مقدمه علوم سی مؤفوره و مؤفوره خیرانی بصرف نوعی و بدیهه شد به عذریب حسب  
خاطر صوت بند و چنانچه حامل رقیته نیاز مفصل عرض خواهد کرد تا حصول دولت قدس  
باز قائم قائم قدسی ضامن سرفراز ساخته باشند ایضا مخدوم نام مرشد خاص عالم قیقه شناس  
معقول و مقتول حضرت مخدومی ام غیاثه بعد قدس انوار فرما از رستگان آفتابان ملازمان  
درگاه والا و پس از کجایی ریاض سلیم نیاز فیض شایسته را در گاه معلی بعرض مقاصد ضریح عتبت  
پذیری در ایام سرفراز نامه حقیقت آئین و معنی کماله طریقت آئین بود و تفصل آموذ فرق نیاز  
نیازمند را بر اوج فلک رسانید از دریافت خیرت و لود را که صحت مزاج اقدس خرسندی حاصل  
کرد و اینها سرفر علیار و ذر کار سر مشاء فضلالی عالی افتاد حضرت استادی ادام الله  
سله و فضله تحفه ارادت و بدیهه عتبت بخدمت مستفیدان خدمت بگزاینده باطنها مطلب  
میکوشد پس از مدید نامه غرت بخش و حرمت افرا و در افتخار آورد دریافت خیر کلی و جزئی  
اطمینان کلی و جزئی حاصل شد و حاکم تا حصول دولت ملازمت با نجات خیریت آیات سرفراز  
شد باشد فصل دوم در بیان القاب آداب آشنایان برادران  
قرابتی و دوستی که مرتبه مساوی دارند برادر صاحب شفق همایان

قوت بازوی پروردگار الهی جانم و غایب امیدوار لطفاً تفقد خود دانسته مفهم فرمایند  
که از نامه و پیام فرحت القیام سرور الوقت نگاشته موجب تعلیق خاطرست برخلاف گذشته  
و بیان حالات خیرت آیات باشد که طمانت قلبی زان حال نشو ایضاً برادر صاحب  
نمای مسراوان و تفاقه فرمای بی پایان سلمه بعد ابلاغ مراسم دوسنی و یکجستی و اظهار  
اتحاد و یکسانی معلوم و مفهم فرمایند مرسله بجهت عنوان و مکاتبه مسرت سامان در این  
بعد ورود فرحت و عشرت نمود متوج و مسرور ساخت ایضاً برادر صاحب مهربان  
گرم گستر و گرمای مهربانی آور سلامت بعد سلامت الاسلام آنکه از دیر با طبیعت افکار  
طوبیت متعلق نظرست موانع عدم ارسال و ارسال غیر استقامت مزاج شریف  
امری دیگر مباد ایضاً برادر صاحب سرابا اشفاق و سر اسر اخلاق مست بعد اظهار  
مراتب از دیاد مواصلت سرابا افادت آنکه عرضه بعید میگردد که از حالات خیرت آیات  
اطلاعی دست نداد و همین باعث تفکر و تردید است که امری از خود را ترقیم فرموده باشد ایضاً  
برادر صاحب نصارت بخش چنین قرابت و طراوت افرازی کلزار عطف سلامت بعد ابلاغ  
شرایط آنکه وی ملاقات که پایانی ندارد و مشهوری اتحاد پیرای باد مفاوضه مسرت سنا  
مکاتبه نشات آیات به خود ورود افکند بطالعه آن صحیفه صحت و تندرستی اطمینان کلی حال  
از تمام آداب که آشنایان سر قومه امی نویسنده خانصاحب قدیم الاحسان

و عمید الاقسان سلامت بدت مدید عرضه بعید منقضی میگردد که از دریا خرسندی فراج صحت متخرج  
از شهر و قبیله و خط است نه و بعد از آنکه از در و صد از تحریر کلمات خیرت آیات شادمان بساخته باشد

ایضا صاحب عالیقدر و الانبیا آرزوی ملاقات عظامی و تنای هواصلت  
 گرامی چندان نیست بجز بر قید و رایدی <sup>نکته</sup> به تر قیم کوائف ضروری پر دازد و نایه و الا مصلحه  
 آن عالی قدر چهره و وصول فروخت بر طبق آقام شریف در مقدمه معلومه حتی المقدور سعای  
 خواهد بود ایضا شیخضا مشفق مهربان بفقیر فرمای بی پایان سلامت تنای <sup>مهربان</sup> هواصلت  
 و آرزوی مکالمت در قید قلم آوردن آب دریا بکلیل مشت پیوسته پسلی و لی نیست تجرید  
 مطالب مشربینا و خاطر پر دازد و صیغه خلاص رقیقه اختصاص مصحوب برادر عزیز فرخنده  
 خاطر مشطر گردد ایضا امیرزا صاحب راسر عطفوت و سر ایا رفت <sup>مست</sup> سلا بعد سلام مصاد  
 انجام پیام موالات لیتام معروض ای تود و انتهای آنکه رساله بحجت قرین و قبالة  
 انبساط آگین چهره دوستی و اتحاد آب و رنگ خرمی بخشید ترقی که همبرین <sup>مست</sup> بنیق از  
 از خط و کلمات یادشاد میفرموده باشند القاب آداب آشنایان که مرتبه مسا  
 دارند محب صادق و مخلص و اثنی دوستداری ریا و آشنای با صدق و صفا سلا  
 بعد استطلاع حالات خیریت آیات کشفه فیه تود و تخمیر با نسود دوستی و اتحاد مجموعه صدق  
 و سداد در احسن ساعات اصدای بحجت نمود ایضا صادق الاخلاص راسخ الانبیا  
 کلید گنجینه دوستی نقیاح خسرینه یکجتهی سلامت از شداید نهارفت و مکار  
 بهادرت چه نگار و چه طراز و از شوق نامده دوستی و دوا که ترمزده کلک محبت  
 سلک شده بود عالم عالم شادمانی حاصل شد ایضا دوستدار عهد اقامت آثار  
 عیم للطف و الاحسان سلامت از دوری ضروری و مجوری لاجبی چه تعلیم آرد و صلیب

سببی سازد که پرده مفارقت برخیزد از مطالعه عنوان صحیفه تجا که رقم زده قلم و داده شده بود  
 بنسایت خاطر اندوخت **ایضا** محب حقیقی و مجازی و ستار صوفی و معنوی سلا بعد  
 استحصال ملاقات خرمی <sup>حاج میرزا</sup> آفات مکشوف خاطر باد بوصول ملاطفه معاطفه ریاض محبت و کجته <sup>حاج میرزا</sup>  
 و تناد بگردید **ایضا** مجمع مکارم خلاق مصد مراحم وفاق سلا ریاض خلاص بار  
 مصداق است چاوید بخشید التماس میدارد اشتیاقانه اتحاد شامه شفقین بر احوال خیرت یال  
 آن صد استقامت صادر خرمی آثار خوشوقت گردانید القاب **آواکب** شوهر بالینه خود  
 نویسد حفظ الهی مخزن نامنای قرین حال آن عقیقه روگاباد در پناه عصمت خیر العا صمیمی  
 دریافت نمایند مکاتبه سراپا ملاطفه مرقوم خامه اشتیاق رسیدند رجه مفهوم گردید **ایضا**  
 انیس خاطر گلین و جلین دل اند و بگین دام اتحاد با در حفظ خیر الح فطین مانده معلوم  
 صحیفه محبت و رقیه شرور و دنشاط آورد بد ریافت خیرت مسرور و متبج گردید **ایضا**  
 عزیزه و فاکیش عقیقه محبت اندیش دام اخلاصها حق سبحانه تعالی در پرده عصمت کاید  
 بمطالب صورتی و معنوی رساناد خطوط محبت موهبت علی التواتر و رود نمودند احوال  
 مسطور اطلالع بخشیدند **ایضا** مونس شهبای تنهای موجب قرار و شکایت  
 زید الله عصمتها <sup>ایضا</sup> اطلار مراتب اشتیاق و ابراز مدارج وفاق آنکه خط مستقیم در مده  
 که مرقوم شد بود بنظر گذشت **ایضا** چمن آرای حدیقه وفاداری گلشن سربانج کامکاری دست  
 محبتا در رضای الهی خوش و خرم بوده اوقات پسندیده خود بجنات گذرانده قیله لوداد  
 للوفاق یعنی خط مستقیم در عین انظار و حصول بهجت شمول نمود القاب **آواکب** بالینه شوهر

خود را پسندستی بخش خاطر خیزن تشفی نمایی باطن عجب سبزه آمد تا دولت وصال و  
مانده و از بزم حضور رافتاده <sup>عجب</sup> تش فراق و باز <sup>عجب</sup> اشتیاق متاع صبر و شکنجائی سوخته  
چه نویسد صحیفه <sup>عجب</sup> المصرت و رود فرحت نمود مرهم زخم دل ساحت بدعا میسر داند و <sup>عجب</sup> ایضا  
واقف راز محبت و کاشف اسرار مودت سلا <sup>عجب</sup> از کلمات سیمیه و لعینات عرفیه گذشته بی تکلف  
مستاسب در آید رقیه دلکشا و صحیفه جان فزاد اشرف اوقات و احسن ساعات و می رود  
الفرح المحرم خلوت جلاوت سر با خلوص محبت و موت <sup>عجب</sup> بلبله التماس نازده اشتیاق  
و اشتعال تش فراق چندان نیست که بر بان قلم در آید ناچار بدعا <sup>عجب</sup> واجب لای قلم بر  
مکتوب جانواز دلکشا نزول فرحت شمول نمود کیفیت مرغومه باوراک رسید <sup>عجب</sup> ایضا  
صدر مهر و وفا مرکز صدق و صفا دام طله <sup>عجب</sup> خود لوله شوق وصال بخت مال که از  
تحریر خارج است عنان <sup>عجب</sup> سمن قلم را ازین وادی معطوف ساخته بدعا میگرداید <sup>عجب</sup> طفه  
لطیف و کاتبه شریف رسید باعث سرور و شادمانی گردید <sup>عجب</sup> ایضا سرایه زید و  
فرخندگی ست التماس مشاغل دور می اشتعال نواز مجوری <sup>عجب</sup> نخوی نیست که بتحریر و  
دست آید لاجرم مقصد می در آید مکتوب مرغوب <sup>عجب</sup> لعل و در ساعت مستحضر جلوه استحصا آن  
القاب و اداب که عاسق <sup>عجب</sup> معشوق نویسد غنچه نو دیده گلزار خوشه  
نوباوه نورسیده مانع محبوبی زید الله <sup>عجب</sup> حسنه عالم عالم آرزوی خدمت حضور و جهان  
جهان تمنای ملازمت موفور <sup>عجب</sup> السرور بر ملازمان حاشیه قرب اظهار ساخته عرض احوال  
کثیر <sup>عجب</sup> از حلال می نماید تا از خاک استانه شریف سرحد <sup>عجب</sup> بنیانی در چشم ظاهرین <sup>عجب</sup> مشاهده

عشق  
محبوب  
حیات

قسم گلستان حسن که اشک رخسار می مبدد سرخ بر سباط چهره زرد چیده و این سرحد جان  
خامه مرغان بر بیاض دیده گریان نگاشته بیت ز سر بگذشت بی تو چشم کجی از سر گذشتی تو  
ایضا زینت بخش زیم رخسار شمع افروز محفل زیبای نور الله وجهه ناره اشتیاق هم آغوش  
و آتش آرزوی همدوشی متاع صبر و شکیبایی و خست تاب توانائی چندان نسوخته و نسفته  
بر باد نداده که اثری و یانشانی از آن در عالم وجود یافته شود بر این قیاس آنچه از  
مهاجرت و یلانی مفارقت بر این بیدل میگذرد چه گوید و چه نویسد ایضا باده نوش  
مینجانه تغافل مشربی دام بردوش صیدگاه خود مطلبی و قفله الله بوضله سرشک نیاز را بدو  
پاپوسی ناز رسانیده و دیده داغ دل را بر آه انتظار وصال روشن گردانید و التماس  
نمائد الطاف اتمام و صحیفه اعطاف نامور و دبهجت نمود کاغذش مرهم زخم دل و سواد حشر  
سر نه چشم ویدار شتاق ساخته ترقب که بهرین منوال از نگارش احوال رفع الاغصوبی دم  
طلق مجوری نموده باشد القاب و ادب که معشوق بعاشق مینویسد شوریده و شربت  
و آتش وادی سوخت زید الله عشقه مراتب خلاص و مدارج اتحاد و زبر و زور در تراز  
ترقی باه ارشیدن جذبه عشق و شورش سودا بی اختیار خاطر متعلق است تا دم که به وصل  
نمایر کرد و پیغمبر و باغ و صفتیک کشیدن ضرور داند ایضا سوخته آتش دوری و آفرخته داغ  
مجبوری آفازد الله بفراده آداب محبت و لوازم صفا پیشه رسانید و زبان قلم را تاجر مطلب  
زبان میسازد و با وجود آن سالک سالک صدق و صفا و آن حاج مناجاج مبرور و محفل  
حضوره بر سر و غیر آنکه خاطر فرود گیر نمی نشد جلد خود برساند و نبال مراد بسرزمین دل نشاند ایضا

خانه بر روش عالم تجرید و حلقه بکوش جهان تفرید و ام غشقه بعد استحکام قدم عشق بر جاود  
 مصداقت و اشکار هر چه خصوصیت بزم و عاشق روشن با پیش قلب از حرات قرا<sup>ن</sup>  
 و حقیقت سر یکی از فرقا و فاق زبانی اکثری واضح گشت اینقدر نباید و نشاید فصل سوم  
 در بیان لقاب و اب که بزرگان خردوان<sup>ان</sup> پسند بر خور و از معاد ثانی  
 سر بایز زندگی احوال اندر عمر و بعد از زود دیده بوسی و صبح و لایح یا کیفیت شبانه روزی  
 اینجا ب نو عیکه میکند و فرخ شکر و سپاست و مژده صحت و عافیت<sup>ظاهر</sup> آنسر مایه سعادت  
 استد عامیدار و ایضا بر خور دار بلند اقبال فرخنده فال محفوظ باشد بعد ثانی دیدار  
 فرحت آثار مشهور باد اخبار احوال صحت مقرون است و خیرات آنقره لعین<sup>خوش</sup> نام آفرمان ایضا  
 بر خور و نوالا بصراحت<sup>سار</sup> بطور زیاده اندر قدره و عمره بعد استد عامی و جو بات خیرت نماید  
 احوال اینجا نو عیکه دارنده جزو کل میدار و سزاوار حمد و ثناست و صحت و عافیت آن  
 نور چشم دوم استد عامی نماید ایضا بر خور و ارحمین ذات ستوده صفات<sup>شروع</sup> طلال عمره بعد دعا  
 که فائز کلمات خاتمه کلام است بر ضمیر سعادت<sup>شروع</sup> تخمیر ظاهر و با سیر با حقیقت لومی اینجا بجد بزدی  
 مقرون است و حالات خیریت آیات آن فرخند خصال شب روز جوان<sup>شروع</sup> ایضا بر خور و  
 اقبال و ثمار سعادت آثار در خط الهی باشد بعد از زود دیدار و ثنائی ملاقات فرحت<sup>شروع</sup> معلوم  
 باد کوائف ماضی و حال چنانکه گذشته و میکند و مستوجب شکر و منت و تدریسی صحت  
 آن ستوده صفات پیوسته مطلوب اراد القاب و اب که ماور و پدر بد خیر  
 میشود پسند بر خور و داری نور چشمی سر مایه عصمت و بر ایه عفت قامت آن نوبال

مراد پند و باد از چند ماه باستماع ثمره خیریت مسرور گردیده موجب نگرانی خاطر است لازم  
 که پیوسته نویسان حالات باشند تا خورسندی و خوشوقتی دست در این باره روشن بخشیده  
 والدین اطفال الله عمر را بعد تحریر دعای مزید عمری که خلاصه مطالب زبده است مفهومی  
 خطیست نمط منظم در آمد بدریافت صحت و عافیت خوشی و خرمی و نمود ایضا بنحوی  
 قره العینی سلمه الله نگاه بعد دعای که والدین ابی فرزندان سعادتمند پیش نهاد خاطر دارند  
 واضح میگردد و باز با خطوط مستقیم شعر و چگونگی حالات صحت آیات رسیدند بمطالعۀ آنها  
 خوشی حاصل گردید و نیز در رسیده ظاهر و باطن زید الله قدر با و عمر با هر چند که از  
 ایندگان آنطرف احوال خیریت مال بساعت میر لکین با تخصیص خطی که متضمن بود ایضا  
 باشد رسیدند و تفکر لاحق می ماند گاه که کیفیت کمیت خود می نوشته باشند که اطین قلبی شد  
 باشد ایضا نور الابصار عصمت آثار بعافیت باشند بعد اظهار مراتب یدیه بی مطالعۀ باد و بر  
 که از دو کلمه خیریت آیات صحت سمات بشرح نگاشته اضطراب خاطر متعلق طبیعت لازم که در فرستادن  
 خط و کتابت محتوی بر صحت و عافیت چه بلیغ داشته باشند القاب و آداب که استادان  
 بشاگردان نویسنده سبق خوان مکتب صلاحیت تعلیم پذیر در بستان تربیت علمه  
 الله کثیر حلیه سعادت و پیرایه ارادت از ادعیه ماثوره سحری رسانیده باظهار مرکوزات  
 خاطر و مکنونات باطن می پردازد و تمسیت که بدرک چگونگی حالات الشرح خاطر دست  
 موجب اضطراب است لازم که تجربه کیفیت و خوشوقت نمایند ایضا عمده تلامذه سعادتمند و  
 از چند عطا الله علماء و فضلا بعد دعای تقی علم و تر اند فضل که دولت بی زوال است مشهود این



آینه ذمین رسامی گرداند قبل ازین خطی مشتمل بر فیت ماند و بود و در راحت آن موخطی و انجمنه  
 بود از آن باز تا حال حال خود و بکارش بنیاد و در پیوسته طبیعت متعلق میباشد نسبت از  
 فرحت فراخ و بخت خاطر مطلع ساخته باشند ایضا اقبال نهاد و نیت مال سعادت و خصله  
 وقفه الله تحصیل العلوم بعد از عینه از دیاد علم و فضل و پس ترقی فهم و کمال مشهور باز و زوکیه و  
 الاطر شده اند از احوال ایشان اطلاعی نیست موجب انتشار طبیعت لازم که تا آمدن خود  
 نویسان خیریت باشند که جمعیت خاطر دست به القاب و آداب که برادر کلان و  
 همیشه کلان برادر خرد و مینویسند برادر عزیز سر پائین رعایت باشند بعد از عینه  
 که خلاصه مطالب مستحب و باد احوال اینحال قرین خیریت است و جمعیت خاطر طمانیت قلبی آن  
 خصلت مطلوبه مال ایضا برادر عزیز گرامی قدر عالی منزلت حفظه الله تعالی بعد عای  
 عمر و دلی مشهور خاطر باد اخبار حالات اینجانب بفضل ایزدی تسو ج شکرت و صحت و فیت  
 ایشان مرغوب مطلوبه دارد ایضا برادر عزیز عالی و قارزید الله سعادته بعد عای از دیا  
 سعادت و اقبال محبت دارد و داد ایچند و دهر حال مقرون منت احسان التمسیت خیریت و قات  
 ان عزیز القدر میخواهد ایضا برادر عزیز گرامی منش الادانش ید الله عمره بعد و غا که ثمره اجاب  
 متعلقست تحقیقت می پردازد و در اینجا همه خیریت است و خیریت آن برادر بجان برابر برادر  
 دارد ایضا برادر بجان برابر بلکه از جان بهتر زید الله قدره بعد از عینه ترقی عمر و دلی  
 آنکه احوال بخیر و بفضل ب المعجود مقرون خیریت است و خبر خیریت آن عزیز سر پائین  
 علام استند عا دلالات القاب آداب که برادر کلان و همیشه کلان

به همیشه خرومی نویسد همیشه معتبره من سلمه الله تعالی دعا فرید عمری و ترقی دولت  
 که شبانه روز در زبان دار و مقرون اجابت با قبل ازین خط سعادت منظر مشعر بر ما بود  
 خیرت آمو و سرنوشت ازین وقت تا حالت تحریر احوال ایشان دریافت نیست موجب تشویش خاطر  
 ایضا همیشه و عزیزان زید الله غفرها چه روح دعا می فرید عمری بنگونه اجابت رسانیده  
 مآثر تحریر مطالب پر داز و عرصه بعید و مدت مدید منقضي میگردد و احوال اطراف اطلاع ندارد  
 لهذا <sup>ای مطالب</sup> شایسته طبیعتی میباشد لازم تر خلاف گذشته آئین انویسان حالات باشند که جمیع  
 حال آید ایضا همیشه معصومه عقیقه من زید الله تعالی عمر ما بعد منای وافر و بد از رحمت  
 آثار و آرزوی مکارتر لقا مسیت بار بحر حقائق یومی زبان قلم را رطبل لسان میسازد  
 استماع یافته که طبیعت آن عزیزه از دوشته روز بر شبه اعتدال نیست <sup>بیشتر بان</sup> یعنی شمر اندوه و مایست  
 لازم که جابده اطلاع نمایند ایضا همیشه معترزه محترمه من سلمه الرحمن از عجمه مزید حیات افسر  
 اجابت ساخته مشهور خاطری نماید بموجب درخواست آن محترمه کرن پهل مصع نوشت  
 طیار نموده فرستاده شد رسید آن بر نگارنده و دیگر آنچه مطلوب باشد بی تکلف ظاهر ساخته باشند  
 ایضا همیشه صاحب من سلمه الله تعالی بعد از اظهار شوق آرزوی تقاسی بجهت شعا ظاهر میسازد  
 در مقدمه یقین تاریخ سعید و تقریر ساعت نیک بنا بر شادی میزرا که چاک نوشته بودند و در پیش  
 در عرصه دوشته روز تجزیه نمود اطلاع خواهد کرد فضل چهارم در نوشتن وانه و شقه  
 و مسک و فارغی غیره شقه های اهلکاران امتیازی غفیه شعا عمو و انار  
 خیر خواه بلام شبا و شخ لطف الله عرض شد شتی که کرده بود و نظر مایه دولت گذشت مقدمه

محالات نتردد پرگنات که بقلم آورده بود با جابت رسید <sup>این جمله</sup> حسب الطلوع تنور دستگاه  
 پانزده هزار و دویست و سیصد و هشتاد و پنج تنه <sup>این جمله</sup> شد بخدمت تقاضای تقسیم نماید و در تر و فصل ریج چنان  
 سعی بکار برد که نمود عنایت خاص قابل تحسین عوام گردد <sup>این جمله</sup> ایضا حضویت و اراوت تنه  
 محمد پناه عراف بر علیه التواتر رسیدند بطلوع درآمدند و در باب شش بندی آنچه عرض کرد  
 بود پذیرا شد با نصیحت فرمودم بحسب کار دارد و شرح سه بندی سه و پیمیکه حالی بر و تنه  
 حسنا مخر خواهد یافت بعد کار داشتن سپاهیان تقید بلیغ نموده باشد که در قواعد حوکی  
 پیر و درستی سلاح و دیگر سامان سپاهگری متحد و سرگرم باشند <sup>این جمله</sup> ایضا رفعت و عوالی  
 شریک بسا و ایاک مرتب <sup>این جمله</sup> من الله خان عمر سله <sup>این جمله</sup> خواه بطلوع فضی مطالع در آمد آنچه شمر  
 قهرمان و فتنه انگیزی مدبران عرض داشته بود مشروطا باد که رسید یک پتان جنگی مع حیا  
 ضرب توپ وانه نموده شد کفره فوج آیتیه سانی و قلع جلال بر تله خود باید کرد و اگر جمعیت  
 قلیل داشته باشد قدری فوج برای کمک از تر و لطف الله خان طلب دارد و سارا آیتیه شسته شد  
 ایضا شجاعت پناه بود دستگاه کریم الله عرضی که بلا زمان حضور نوشته شد بطریق کمال <sup>این جمله</sup> شسته شد  
 رعایای فراری معلوم شد و آدم که نشان رسان تمام ندهند آباء و فسرند و عمالان موضوع <sup>این جمله</sup> اهل  
 در سلطه پونگا دارد و اگر صلاح وقت <sup>این جمله</sup> باشد تر و حضور مع کنبی لکنه و پنجاه سوار بفرستد و حیا  
 ناکید نه می شناسد <sup>این جمله</sup> ایضا شرف و سجا و سپاه و نقایضاید کرم علی مرشد <sup>این جمله</sup> آن عقیدت انوار  
 عین انتظار بنظر شرف گذشت پنجاه هزار و دویست و پیمیکه قسط بکن رسیدند و انطای آن مع  
 پناه نه میرسد و در باب فوطه داری بهنگل که انماس کرده بود صورت نیست نامبر

درخواست فوطه داری دار و لیکن بر اوقات سرانجام در قسط از و نخواهد شد اگر تا پنجاه هزار پیه  
 دادنی قبول کند مضائقه ندارد و **طیبه داری** به تشخیص هشت ساله مونس کور پور و غیره عمل می کند  
 در آباد بقبولیت ام سنگه زمیندار موضع مذکور مجموع مبلغ سته هزار و پیه سنگه حالی مع مال ابواب  
 من ایجاد شده است <sup>۹</sup> فصلی واجب سه ساله بقبولیت مشارالیه تشخیص کرده داده شده  
 باید که بخاطر جمع تمام تردد و آباد نموده مال واجب کار سال بسال داخل سرکاری نموده باشد  
**نوشتن شقیات با همکاری غیر امتیازی** عزیز القدر امان خان از زر پیکه  
 دار و هکی <sup>۱۰</sup> مصطلح بنام ایشان تقرر یافته کارخانه طبیب تبا هست و اسپان خاص سوار  
 لاغر و بی مرتبت معلوم شد که رات بروی خود بنی خوراند پس بدانه دگاه چه رسد اگر  
 برسانینان اعتماد هکی باشد دارد و غه داشتن چه ضرور آید را از خواب غفلت بیدار شو  
 والا از کار خود دست بردار گردد و خبر شریست **ایضا** مستحسن خدمت میرتهمور علی  
 مسموع شد که اجناس تو شکنجانه نهایت بی آب و تاب میدارد معلوم نیست که در کدام  
 خواب خورکیش می ماند بدیهایی دو ساله را آفتاب دهد و دیگر اسباب را نیز در طاقها  
 بانات کلو بنی و برگ نیم گذارد تا کرم نخورد در میناب تاکید شناس **ایضا** غرت آثار  
 شیخ فرحت الله کاغذ بر نویسی فیلیخانه موسی لال مقصدی گذرانید ملاحظه نمود صاف دزدی  
 تصرف ایشان دریافت شد مقصدی مذکور برای مواجعه نزد ایشان میرسد آنچه مبلغ از و  
 مواجعه کاغذ خواهد برآمد لا کلام خواهد شد **ایضا** خان شجاعت نشان سیف الله خان پروانه  
 حضورتند من باب محصور اسپان که از چاند کبیری خرید کرده می آرد مع هر کاره میرسد ایشان

را آنچه چوکی و نیزه هوشیار باشد و مبلغ با فصد و سپهر را بشود و برای خرج سپاه و تنخواه صاحبان  
 فرستاده شد در انوب شهر و معلول باید کرد **والیضا** استیضاح<sup>۱</sup> شیخ رحمت الله ششمین ده هزار روپیه  
 معیجک و سخطی بیو پاریان کشمیر و مفت راس ناگهن و چار شیشی عطر کلاب و غیره اجناس متفرقه مرسله  
 آن غرت آثار رسید بملاحظه در آمد بسیار پسند افتاد و موجب خوشی خاک گشت **پروانه** معانی  
 یومیه تصدیان حال و استقبال بر کینه برادون علاقه سرکار خیر آباد باشند ظاهر ادراست  
 شد که سید معصوم علی بندر پیرس علوم دینی مشغول میباشد و از عدم وجه معیشت عیال و اطفا  
 بحال در ماندگی بسر می برد نظر بر استحقاق سید مذکور شدت آن یومیه بر مال بر کینه مذکور مقرر نمود  
 باید که از تاریخ و رود پروانه وجه مذکور هر روز بلا تاغه بش رالیه میداده باشند که صرف معیشت  
 و از ابواب کجری متعرض نشوند و هر سال سند مجدد طلبند **پروانه** معانی اراضی  
 تصدیان حال و استقبال بر کینه بیسوار ه باشند موازی بست و پنج یکبار اراضی پخته افتاد  
 قابل زراعت خارج جمع در موضع نظام پور در خالصه علاقه بر کینه مذکور من ابتدا فصل خر  
 شده فصلی بنام حقائق پناه مولوی ضیا الله معاف نموده شد لازم که ایشان هم تاجر  
 استحقاق مولوی موصوف نموده اراضی مذکوره پیچیده چک بسته بدهن و ثار الیه واکذا زنده  
 سایر ابواب کجری دیده و دانسته معاف نموده شد بوجهی من الوجوه متعرض نشوند و هر سال سند  
 طلبند در بناب تاکید فرید دانسته حسب طریقی زند پروانه را در ری چوکیداران و کجریان  
 شوارع جام باشند فیصل علی و کرمعلیق ملازمان سرکار ابواب امیر الدوله بیاد از کلمه مرحمت  
 بلکه کینه بر سرند پانزده کوری تها نمل و مفت طاقه بانات و دیگر حسب و تحالف احباب  
 معاف

نهاده می آید بعلت محصول و بهیمن البوجه مانع و مراحم نشوند و از حد خود مصلحت نگذرا  
 و اینها تاکید فرید و اند فاعظم چون سید میر علی مبلغ ده هزار روپیه که اینجانب است  
 تحصیل بکنه مال زر و بی بند واصلات بواجبه رعایا لاکلام و منه خود و ادنی میداشتند زیرا  
 مبلغ سه هزار روپیه بدیده و دانسته اند خودم مبلغ هفت هزار روپیه که وصول نموده در تحت  
 تصرف خود آوردم و دمی در می نمیشد از ایله باقی مانده بنا بر آن اینچند کلمه بطریق فاعظمی نوشته  
 داده شد که ثانی الحال سند باشد مشک منکد کرامت خان عاملی گزیده فتمچو ام چون مبلغ  
 دو هزار روپیه که حالی سنه از دکان لاله شوری اس بیعاده چهار ماه قرض گرفته و تحت  
 تصرف خود آوردم و فی صدیک روپیه سود ماه بامی مقرر نمودم اقرار آنکه مبلغ مذکور مع  
 بر وعده مسطور لاکلام برسانم و بلا حجت و اساسم بنا بر آن اینچند کلمه بطریق مشک نوشته  
 داده شد حاضر ضامن **سید سید نجابت علی** ام چون حم علی معرفت بن سرکار عالی  
 تقدیر سید جعفر علی محمد خدنگار کوکر شد لاکلام ضامن ششم اگر موسی الیه بی حجت جانی و  
 یا حجت نوکری گذارد و عند الطلب حاضر کرده بم و اگر حاضر کردن نتوانم از عهده آن جواب گویم  
 بنا بر آن اینچند کلمه بطریق حاضر ضامن نوشته ادم که ثانی الحال سند شد مال ضامن  
 منکد میر پناه هم چون غریزه آفریده من سرکار عالی سید ظم علی بسرشته خانامانی  
 ملازم گردید اقرار میجام و نوشته میدهم که اگر نامبرده چیزی بخیله نقد و جنس از تحویل خود گم نماید یا  
 گم گردد بشوا اثبات و منه مال را نشان همه از عهده او جواب گویم بنا بر آن اینچند کلمه بطریق  
 الضامن نوشته ادم که دست و نیزه ک کرده مسخر خط منکد و از سائیس کن یعنی امین سرکار عالی

ابتدا رسید ملت علی در عهد ساسانی برای تیمار سبب معرفت مرزا احمد علی نوکر شدم  
 مینامم که شب روز بکار خود سرگرم و مستعد باشم اگر بی رخصت حاجی بیوم و یابی رضامندی  
 نوکری گزارم دو ماه ضابطه بدیم بنابر آن اینجا کلمه بطریق مندرج نوشته داده شد که تا حال  
 سند باشد و عند الحاجة کار آید رقعۀ نوید تباریچ پیچیده نوشته شد و بیایم و تباریچ ششم  
 روز چهارشنبه رسم خوانند و تباریچ هفتم و در پیشینه ساعت سعید گدائی و تباریچ هشتم و جمعه  
 رخصت عروسی تقریفاً بر وقت رونق افزای محفل نشاط و بزم انسا ط شود و رقعۀ  
 نوید تباریچ نهم شهر جادی الاخر بر روز جمعه تقریب مجلس شایخ و فقر تعیین و تقریفاً یک  
 روز بر کده تا شام هرگاه براج مبارک آید رونق افزای بزم کجیبی شوند چهره مجلس بایج  
 و شالۀ سفید پوشاکی بیل و بوطه و شامیه و آنجل سبز و سرج طول پنج ذرع و عرض دو ذرع  
 پا و بالاخر کشته شیر و صد پیرایه راج الوقت و کثرت مال سفید منگ و شالۀ قمیش کصید طول و عرض  
 مربع هر سوله شیخ ضیاء الدین تاجراز فرخ آباد معرفت علی رضا سوداگر تباریچ دوم شهر شعبان  
 عظم سنه داخل تو شکارخانه عالی گمنامه کاغذ منگ نفعه الله خان کن لکنو ام چون قباله  
 مبلغ دو صد و بیست گرد و حی علی سید صفر علی از نزد بند حسب لاتفاق کم گردیده و مبلغ  
 حویلی از رسید موصو تام و کمال وصول یافتیم قرامینا تم و نوشته سید رح که هرگاه قباله کور آید  
 مجلس ایشار الیه نامم و اگر بعد من آید و کنی و ارثان من عوی و عوی او بنان و نامعوت بنان  
 اینجا کلمه بطریق رسید بخور و گمنامه کاغذ حویلی نوشته داده شد که تا حال سند باشد  
 و تباریچ ششم و تباریچ هفتم و تباریچ هشتم و تباریچ نهم و تباریچ دهم و تباریچ یازدهم و تباریچ

شیخ مسعود ملازم حضور ام چون اسپ کمیت زیر سواری بنده از سرای با لکرموندی فته از قاضی  
 و قاضی وجود هری و قاتونکو و کوتول پر کنه مذکور هر که بر بغین اطلاع باشد برین دژ غی مهربانو  
 و یاد دستخط خود کرده در چهری بخشیدگی سند باشد تحریر عرّه ذی دیحجه ۱۲۸۰ هجری سقطی  
 نامه اسپ منگه شیخ شاه سوار برای عظمت الله خان ملازم حضور ام چون اسپ شریعه  
 سواری بنده: ملکیت گنج از قضای الهی سقط شده داغ و دم بریده تر دخواست هر که از  
 کوتوال و پیادگان چویر غیره کاهی باشد مهر و دستخط گواهی برین سقطی نامه اسپ ثبت نماید  
 تحریر تاریخ یازدهم شهر شوال سنه ۱۲۸۳ هجری غرق نامه اسپ میرزا مهد علی سوار برای میرزا عطاء  
 خان ملازم حضور ام چون بنده از سلطانپور بلکنوی آمد در اثناء راه در ناله کاندو بسبب طعنانی  
 و کثرت بارش اسپ سمنه سیاه را نوکه در زیر سواری داشت در آب فرو رفت از زمینداران قریات  
 و اطراف ناله مذکور هر که برین حال اطلاع باشد برین غرق نامه دستخط کرده و در تحریفی التاریخ  
 بقیه شهر رجب المرجب ۱۲۸۰ هجری چهره سوار محمد خان ولد اعظم خان بن سعد الله خان  
 سوار برای شیخ حسان الله ملازم حضور گندم رنگ فراخ پیشانی پیش چشم بلند بینی ریش بر  
 آغاز رحم شمنیر بر کلاه اسپ سرنگ ملی پنج تاریخ یازدهم شهر رجب باغ را سواری رسید چهره  
 پیاده زنت الله ولد شیخ رحمت الله بن شیخ کریم الله برای محمد نواز خان کیدان ملازم  
 حضور گندم گون بینی فراخ پیشانی پیش چشم ریش و برودت سیاه داغ دانداز و بر کلاه راست  
 بنای پنجیم شهر صفر رسیده فضل بخشیم تحریر بعضی خطوط  
 ضروری و کاغذی و تحلیک نامه شیخ عظمت الله



و کشف رحمت الله چون کینزل حویلی کلی دچوبی خوشی کین زمین آن ز خرید پدرم موقوف  
 بن بودنده را بلا شرکت غیر می ریاض رسیده و نیو لایحی بنکد مع حقوق داخلی و خارجی  
 بسعادتمند اقبال نشان سید محمد علی در خاص نفیس و نبات عدا بلا اگر اه و اجار برضا و رغبت نجشیدم  
 و تملیک کرده و اوم اگر کسی از متعلقان و ارثان من حاضر و غایب ملکیت نماید دعوی ایشان باطل  
 و نامسموع است بنا بر آن اینچند کلمه بطریق تملیک نامه نوشته دادم که ثانی الحال سند باشد صفا  
 نامه منکد سید خادم علی حسین ایم چون میان ما هر دو برادران حقیقی باز عرصه چند سال بایست  
 تقسیم تر که پدر مناشته و مجاوله واقع بود با هم بی اتفاقی داشتیم حالا بارشاد بعضی بزرگان سنجهر  
 و اکابر برادری اینچهم غبار نگذر و گرد و گرد بود یکطرف ساختیم و آئینه راهیچ گونه کاوشی و آویز  
 نماده بی تکلف بدستور سابق مع عیال و اطفال در خانه یکدیگر آمد و رفت داشته باشیم بنا بر آن  
 اینچند کلمه بطریق ثانی نامه نوشته دادم که ثانی الحال سند باشد امانت نامه باعث تحریر این  
 چند سطر آنکشف فضل علی منبع و هزاره و پیه سکه حالی سربهر و یک صند و قچر زیور مضع مقفل یک  
 بری و شماله سر سبه لاکلام بطریق امانت بخانه بنده نگذاشته هرگاه مثالی را مملو یا بشمار خانه  
 من برود و اگر از قضای آتی فوت شود هر که از روی شرع شریف بعد اولا کتبه آیه باشد  
 مالک این امانت است عند الطلب بلا غدر و حجت بدیم بنا بر آن اینچند کلمه بطریق امانت نامه نوشته  
 شد که سند کامل و دست و نیز کتمیل کرد و عاقبت نامه چون کرم علی پند درگاه از روی شقاوت  
 این الطوار ناشانسته مثل خمر خوردن و قمار باختن و در روی نمودن خون ناحق ریختن اختیار کرده  
 به چند خوش و به بوقعد و فصل بزرگانه پیش از مذا صد مزاحش با صلاح نیامد و از منیات

[illegible]

این کتاب و با عرض تقدیر این خطاب بکنه درین ایام سعادت فرجام فضیلت آب کمال است  
مولوی عبدالقدیر از طرف خود بحالت تحت نفس و ثبات عقل و کمال طاق گردانیدم و در محکمه شریعت  
بنوی بلا اکرام و اجبار مشأ الله را مختار معامله خود نمودم باینکه بایانت و دیانت بکار و بار  
مجموعه سرگرم مستعد باشند از روی صلاحیت و تقوی بطریق صواب خود معامله من منوکر  
انفصال نماید آنچه خوب زشت بعمل خواهد آورد بنده را قبولست بنابر آن ایچند کلمه بطریق و کانت  
نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجة بکار آید از او نامه الحمد لله  
الَّذِي جَعَلَ الْإِنْفَاقَ سَبَبَ الْعِثْقِ مِنَ النَّارِ وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ وَاصْحَابِهِ  
الْأَخْبَارُ ذُرِّيَّةُ الْأَمَلِ كَيْدِ حَمْدٍ وَصَلَاةٍ عَرْضَ زُحْرٍ رَيْنٍ وَثِقَةٍ صَحْحَةٍ وَصَحْفَةٍ شَرْعِيَّةٍ كُنْكَ تَبَارِخُ نَوْمٍ  
بِأَرْجَبِ سَنَةِ ١٢٥٠ هجری قمری را بضم و حدیث بنوی علیه السلام من اعنق رقبه المؤمن  
وَالْمُؤْمِنَةِ اَعْتَقَ اللَّهُ بِكُلِّ عَضْوٍ عَضْوَةً مِنَ النَّارِ بَرَاهُ خَدَّاءُ اَدْرُومَ وَطَلَقَ  
الْعَانُ نَوْمَ الْفَتْنِ نَامِرَةً بِاسْمِ اَحْرَارِ الْحَقِّ وَنَضْمَ كُشْتِ بَرَجَاكِهِ خَوَابِ بَرُو وِوِیْرَجَاكِهِ خَوَابِ بَانَدَا  
ایچگونه مار و وارثان مار از تو تعرض نیست از فروختن و بخشیدن کسی فروخته و بخشیده نشد اگر کسی  
عوی او کند و یا بعدت خود و راد باطل و نامستوع و کاژ و نانه و عست بنابر آن ایچند کلمه  
بطریق از او نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجة بکار آید از او نامه الحمد لله  
الَّذِي كَانَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْفَتَرِ سَلِيلِينَ  
وَالْحَقُّ يَابُتُ عَلَى الْهَوَا وَاصْحَابِ الْجَمْعَيْنِ بِرَجَائِی وَتَوَسُّعِ  
عمر خصم صابر قائم تقوی و متولی شهر و دیگر کابر شریعت که بوجد فیض آموذ خود زمانه

۴  
بدرستی این کتاب  
در محکمه شریعت  
بنوی بلا اکرام  
مجموعه سرگرم  
انفصال نماید  
نامه نوشته داده  
الَّذِي جَعَلَ الْإِنْفَاقَ  
الْأَخْبَارُ ذُرِّيَّةُ  
بِأَرْجَبِ سَنَةِ ١٢٥٠  
وَالْمُؤْمِنَةِ اَعْتَقَ  
وَالْحَقُّ يَابُتُ  
عمر خصم صابر

حال دارا آست و پیراسته میدارند مخفی نماند که تبار خجست و مفتی شهر رمضان مبارک شمس  
 برخواججه علی مشیر زاده خود را از این اندوه و قدسه که در فرزندی گرفته تربیت ملام و پیر  
 طاهر نمودم بر جمیع امعه و آفته و نقد و جنس و باع و حیل و زمینداری و فروش و ظروف که در  
 حیات بقیه ملکیت میدارم و بلا شرکت غیر بر آن قابض و تصرف هستم و وصی و مختار  
 و قائم مقام خود نمودم و در زندگی خود بصحت نفس و ثبات عقل مداخلت نمودم کسی بجز من  
 حق و ملک نکند بر ضا و رغبت خود و داندسته بخشیدم و بهی که در دم وصی نمودم بنابر آن اینچنین  
 بطریق وصیت نامه نوشته دادم که سند باشد استمشها و نامه استمشها و میخوابد حق  
 و گویا سبط لید بصدق الضعف العباد شیخ روشن علی بر این معنی که در ایام قحط سالی که خلافت در منسه  
 عظیم گرفتار بود در زنی تدراین شهادت طلب آمده طاهر نمود که از نسل سادات عظام هستم و این  
 خود سال که در آغوش دارم تیر از سادات عظیم القدرست و در پدرش فوت شدند و او را  
 فرزندی گرفته پرورش نمودم از عرصه چند ماه اوقات بسعی باز و در جرگه سماء مصری میگردانم  
 و بنو لایزهای علاقه سماء مذکوره خواهی خواهی مرا رغبت کسب مثل خود میدانند اگر انکار میکنند  
 و توبیخ میشی یابند لهذا استخوانم که چون بفضل آبی تا حال عصمت و عفت من قائم است حد  
 کسی از شر و ... با هم ... و چون گریه و عین ضامندی اینجا نیست با استماع این معنی وقت تنگنا  
 فلک انقباض است و الله و له بما قد اظهر احوال ساختارشاد شده که شما خدایت خود بدانید  
 خواه بسمع خواه بکلیج بوجوب ارشاد حضور پر نور سماء مذکوره را در خانه داشتم و نار دلقه  
 بقدر استعداد مقرر کرده دادم چون مذکوره بطبع غریب و سوزنی تقدیر است و این انوار بزرگ

وایم قباله باز عرض کرد مبلغ دو صد روپیه برای کار خیر ادا فرمودند چنانچه تبلیغ و خدمت  
 المحرب سنه ۱۲۹۹ هجری بسید قادر علی نامزد کردم و در رمضان المبارک که خدا کرد و ادا م هرگز این  
 اطلاع و آگاهی باشد حسنه شد بر بن مهر و دستخط و کوپای کرد و هدیه تاعه شد با جور و عند الناس  
 گردید **مسئله** چه میفرمایند علمای دین مفتیان شرع متین در این مورد که زنی او دختر او هر دو شیر  
 داشتند مادر یک خمر سه ماهه نوب شیر خور ایند و دخترش طفلی مسلمی بدین شیر و پسری این صبیح  
 رضیه شرعاً و ابا باشد یا نه مینو او توجروا **مسئله** چه میفرمایند علمای دین مفتیان شرع متین در این  
 که برادر بود حقیقی بر سه بقضای آبی بخت پیوستند و هر کس ولاد و کسر عقیقت داشت ولاد او  
 خرد و از ولاد برادر کلان دعوی که عم خود میکنند و هر سه برادران متوفی از ترکه پدر پیچیدند  
 در شرع شریف دعوی نشان نشان میرسد یا نه مینو او توجروا **مسئله** چه میفرمایند علمای دین  
 الحمد لله الذی توکلوا علیہ العارفين بکلیات کماله و نرائین صد و س  
 اولیاء و یصفا کماله و جعلکم و سبیل الخراج الحاجات و در  
 لیس السعادات و الصلوة و السلام علی سیدنا و حبیبنا و آله  
 و اصحابه کما قال علیه السلام السیئ فی قومیه نالیتی فی ائمه  
 بعد خدمت میگوید میبختی شفاعت بنی حجازی شاه عبدالعلی چون چه میگوید  
 الی الله و استغفر و تشوق لقاء الله و ما تبی به نضوح یا قم حکم اجازت مرشد کامل حضرت شاد ولی  
 خلافت سید عالم با و ادا م هرگز ارجوع بسلسله من باشد با و دست بیعت دبه و فقه کند  
 با حکام الشرعیه **مسئله** چه میفرمایند علمای دین مفتیان شرع متین در این مورد که زنی او دختر او هر دو شیر  
 داشتند مادر یک خمر سه ماهه نوب شیر خور ایند و دخترش طفلی مسلمی بدین شیر و پسری این صبیح

و بعد کردم آنچه در میان مشایخان باشد آن عهد نیست که اگر در محضر اوقتی و اجازتی از  
حساب کبریا و محمد مصطفی و علی مرتضی و ائمه معصومین علیهم الصلوٰۃ والسلام بشفاعت او باشد  
شفاعت او تمام و اگر او را محلی و مترقی نزد حق از من زیاده تر باشد درج شفاعت از من  
الْأَهْمُ نُورُ قَلْبِهِ أَنْوَرُ مِنْ مَعْرِفَتِكَ اشْغَلُهُ بِشُغْلٍ جَلَالِكَ وَجَمَالَكَ وَثَبِّتْهُ عَلَى  
الصِّوَالِطِ الْمُسْتَقِيمَةِ آمِينَ آمِينَ نَسَبُ نَامِهِ أَجْمَلُ لِلَّهِ الَّذِي تَقَرُّ قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ  
بِنُورِ الْإِيمَانِ وَشَرَحَ صُدُورَ الْعَارِفِينَ بِشُعَاعِ الْعُرْفَانِ وَالصَّلَوٰۃُ وَالسَّلَامُ  
عَلَى رَسُولِهِ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَالتَّحِيَّاتُ عَلَى الْأَئِمَّةِ الْمَعْصُومِينَ  
وَالْأَصْحَابِ الْمَكْرَمِينَ خُصُوصًا عَلَى إِمَامِ الْمُتَّقِينَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ  
طَالِبٍ الشَّاهِدِ عَلَى الْحُسَيْنِ أَهْمًا مِنْ السَّعِيدِينَ الشَّهِيدِينَ وَعَلَى آبَائِهِمْ  
سَيِّدَةِ النِّسَاءِ طَهْرَةَ الْأَهْلِ بِمَدَنَةِ حَمْدِ نُوْرٍ وَخَاطِرِ ضِيَاءِ كِسْفِ صَاحِبَانِ نَسَبِ وَخَفَى نَمَائِدِ  
نَازِشِ عَلَى خَلْفِ سَيِّدِ جَوَادِ عَلَى زِيَارَتِ رِضْوَانِ طَرَفِ بِرِّ عَالِمَةِ سَيِّدِ صَحْبِ نَسَبِ از جانب ح  
اوری شیع و الاحساب منون مستقر الخلاف کبر آباد و جدش همراه رکاب فیض انساب نجابت بان الملک  
در بکار کشوده سکونت و زیاده در نیولایید جواد علی سرشته و زرگار و در سر کافض آثار و بر عظم  
باید و کار انساب خانه سرفراز است هر جا که دانند تحقیق نمایند نَسَبُ نَامِهِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَوٰۃُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَعَلَى الْمُرْتَضَى  
وَالْتَّحِيَّاتُ عَلَى سَيِّدَةِ النِّسَاءِ طَهْرَةَ الْأَهْلِ وَالسَّلَامُ عَلَى الْأَمَامِ  
أَهْمًا مِنْ الْحُسَيْنِ وَبَعْدَ حَمْدِ نُوْرٍ وَنَجَاتِ رُوحِ کَارِ وَثَرِ عَالِی سَا

این است که در محضر اوقتی و اجازتی از حساب کبریا و محمد مصطفی و علی مرتضی و ائمه معصومین علیهم الصلوٰۃ والسلام بشفاعت او باشد شفاعت او تمام و اگر او را محلی و مترقی نزد حق از من زیاده تر باشد درج شفاعت از من

نَسَبُ نَامِهِ أَجْمَلُ لِلَّهِ الَّذِي تَقَرُّ قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ

[illegible]

۴  
میرزا حسن خان قزوینی  
علاقان بنام محمد علی  
بن سید علی بن علی  
خواجه شمس الدین  
ازاد و دودستان  
محمد حسن بن علی  
سید محمد بن علی  
کلیله ازاد بن سید  
محمد حسن و اولاد او  
۵  
علی رضا بن محمد حسن  
نسیب ازاد

ولید اوت خان قوم افغان فی حال صحیح اقرار نمودند و جنس حقارتها شرعاً برین مذهب  
 یک قطعه ارضی افتاده غیر بابا بکشر که ماسقران برادران یک جدی واقع قصبه گرام که بلا  
 شرکت غیر بر آن قابض و تصرف بستم و محدوده قطعه مذکوره بدین حدود و ابعاده شرعی آن  
 محلی است بدینچه بنحو محمد نواز خان غربی آن مصلحت بحد تالاب گرد و سر سنگه را بجهت  
 شمالی آن محصور بابا بشاهرا جنوبی آن ملوق است بعد ناله و بانج پرتی سنگه که تازان هم  
 شرعی خالص عن حق الغیر و ملک الغیر و قبض و تصرف مالکانه خود امانی داریم درینو ماسقران قطعه  
 مسطوره با جمیع حدود و حقوق ملوق آن اخلی خارجی من کل قتل و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن  
 جانی و بیعی بمقابل مبلغ یکصد و پنجاه سکه حالی راجع الوقت که نصف آن مبلغ پنج سده و پانصد سکه مذکور  
 می شود بدست غلام جیلانی و کله محمد زراق ساکن قصبه مذکور بالا کرده و اجار و اجار و اجار و اجار  
 فروختیم و بیع نمودیم چنانچه متن آن از مشتری مذکور وصول نموده در قبض و تصرف خود  
 آوریم و قطعه مذکوره را در قبض و تصرف و ملکیت مشتری مذکور گذاشتیم حالانکه ما هیچ دعوی  
 قطعه مذکوره را مالغور از مشتری مذکور ادعوی مشتری آن از مالغور و این قبض بدین جهت  
 و منع گشت بمویر شاهان عدول نوشته دادیم پس بعد نوشتن این قبض شرعی  
 نامدار و نامدار را نویسی در باب قطعه مذکوره هیچ حق و ملکی و دعوی خصوصی و نصیبی اگر  
 احیاناً باشد بر آن و نامدار باطل و نامسموع و کاذب نامشروع بنا بر این و اینجهت که بطور حقیقت  
 شرعی نوشته داده که نانی الحال سند باشد و عند الحاجة یکبار آید صحیحاً شرعیاً جائزاً و نافذاً  
 علی طریق الشهرة و الاعلان لا علی طریق الحقیة و الکتمان بیع نامه مومنعه اقرار



اقرار کرد صحیح و اعتراف نمود شرعی مجرب باسم و نسب خود هند و سنگه و تاج و تاج  
 رتبه از موضع داود پور در حالت صحت ذات و نفاذ جوارح قولیه و فعلیه بلا اکر اه و اجاب  
 طاعتاً و رعایتاً بر شخصی که موضع مکرر عکله بر کنه سرکار لکنو که در خریدا با و اجاد من مقررست و اعتراف  
 با صد سال بطابعه بطین بر آن قابض و متصرف بودند و من مقرر از ایشان در رسیدن  
 الی الذیوم که زمان بیع شریعت موضع مذکور در قبض و عمل و دخل خود بلا سرحد احدی است  
 و محدوست موضع مذکور بدین دو اربعه حد شرقی آن متصل الی کپیره غربی آن طریق است بنا  
 و جلیل داود پور شمالی آن محفست بموضع رسول پور جنوبی آن ملحق است بحد باغ و تالاب  
 درینو لا انرا بحقیق حقوق داخلی و خارجی و مافق آن من کل قلیل و کثیر و مایضاف و منسب الیها  
 بینه ابله مبلغ پانصد روپی که بحالی رائج الوقت که النصف منه مبلغ دو صد و پنجاه روپی بیکه  
 گورده می شود و بدست لاله امیر و سنگه ولد لاله تجرای برضا و رغبت خود فروختیم و بیع نمود  
 شرعاً و عرفاً بحالی از شر و طمف و عاری از معانی مبطله و عاصیه جواز البیع چنانچه مبلغ  
 شری آن تمام و کمال از مشتری وصول یافته ام و می درمی نمجمله قیمت آن مشتری مذکورست و نهاده  
 بعد وصول از نوعی که مبالغ پیش از بیع قابض و متصرف بر آن موضع بودم و لا مشتری من مقررست  
 بر موضع بیع باغ و تالاب چاه و اشجار متفرقه واقع موضع مذکور بستم و نهاده و مشتری قانو و نهاده  
 که دانیدم چون عقد بیع صحیح شرعی در میان من مقرر و مشتری صحت و واقع شده ظاهر  
 بدین سبیل یتیم تمام و کمال حاصل گردید جدا شد من عاقد بیع و لزوم آن باین احوال  
 مشتری حالا نامزد بیع و عمو و ملک از وی شرع شریف منقر و وارثان از موضع بیع و مشتری

علی از آن کس که در این سند  
 امضاء کرده است

و دعوی ثبوت آن از من مقرر کسی بجز از این ارثی پیدا شد و مدعی ملکیت و شرکت کرد و باطل و بی اثر  
 انعمیت و جوابی آن دهنده من انعمیت بنا بر آن انجیند که طریق بیعنا شرعی و رسید بهنگام  
 مذکور طالعاً و راعیاً بهر دو سطح اکابر و اعظم نوشته دادم که دست او نیز نکل گردد و سند کامل  
 شد و بهیچ وجه تزلزل کرد و اعتراف صحیح و شرعی نمود و فیض الله و لد نصرا لدین فغیر الله ساکن  
 احمد گرد و حال نقش ثبات عقل و نفاذ جوارح و اجتماع حواس خمسہ بدن و چه که عمل کند نیز جویز  
 کلی و خشی مشتمل بر دو دالان و سائبان کپیر <sup>اعینا</sup> پیر و دو دالان و در هر دو دالان پیر و دو طرف  
 حجر مع را دوقی بالای بام و دوشوی و بیت الخلاء و باورچی خانه و غیره مکانات مستحق چو  
 ساکین و شیشم که احداث کرده من مقررست و بلا شرکت و مسامحت جدی قبضه ملک  
 خود میدارم و محدث دست بدین رود و اربعه شرقی محقق بدیوار <sup>مشارکت</sup> یا محمد سعید یا یا افغان  
 غربی مقررست بکوچه نافذ و درخت نوب شمالی متصلست بحویلی محمد خان <sup>یا</sup> الیه ابن لیل  
 جنوبی متصلست بطویله و گا و خانه قدیم خیر آباد حویلی محدوده مذکوره مع حقوق داخلی و خارج  
 از قبیل و کثیر و ایضا و <sup>مشارکت</sup> و نسیب الیها بسبی غلام قادر ولد شیخ عبد العلی ابن شیخ نور الله ساکن  
 قصبه مذکور به و تمیک کرد و دادم بهیچ وجه شرعیه جائز نافذ اعلی طریق مشهوره و لا اعلی  
 سبیل از <sup>مشارکت</sup> این <sup>مشارکت</sup> بهیچ وجه مذکور خالی از شر و منفعت و عاری از معانی مبطله با قباض ششم  
 موصو الصدق اسم و او قبضه <sup>مشارکت</sup> خود در او قبضا صحیحاً شرعیاً پس بنام <sup>مشارکت</sup> خود مقرر  
 بر حویلی موقوفه مذکوره و هیچ حصصی و بی ملک و حصص و دعوی ایند این شقیه صحیح نوشته دادم  
 بموایر و ساسی شهر و اکابر جوار و دیار که بعد من کسی از شیخ موصو دعوی کند معنی ملکیت

چنانکه در دوازده و نوازده است

و آنکه کسی قانعست مقام و را

ثابت ننماید و این همه نامه سند کامل دست او نیز مکمل نزد مشارالیه بود و فایده اینست  
 فرزندش بخت و برهان قاطع که همین قیاب باشد مثل چشم خود در قفسه مالکانه خود داشته باشد  
 زمین نامه قرار کرد و اندوختن صحیح و شرعی نمودند سیدی سید سر فرار علی و امتیاز علی  
 ولدان سید قائم علی فی حال یصح اقرار بکمال شرفا و عرقا بلا اگر اه و اجابا بیز صورت  
 که موازی یک قطعه باغ یکصد و هفتاد و شجار ابنه و غیره واقع زمین موضع سه ایامه که از زهر و دله  
 بزرگوار مرحوم ماتم نیست و بعد وفات پدر عالی قدر بلا مسامت احدی ارث با تمیز  
 رسیده درینولا قطعه باغ مذکوره محذوره خالیاً عن حق الغير تا حالت تحریر قیاب شر مالکانه به  
 قابض متصرف استم در حال صحت نفوس و ثبات عقول و نفوذ جوارح قولیه و فعلیه جمیع حد  
 و حقوق و در اثنای آن داخل و خارجی قلیل و کثیر و ایضاً و نسیب الیه خالیاً عما یمنع جواز  
 الترتیب مقایسه مبلغ یکصد و پیکه حالی راجع الوقت که نصفی آن مبلغ بخواه رویه مذکور میشود و دست  
 شیخ ضیا الله ولد شیخ حیفه الله زمین داشتیم و گردیدیم خالی از شر و طمفسد و عاری از معانی  
 مبطله و این تعارض بدین سبیل تمام کمالی مجلس واحد منعقد گشت چنانچه زنده کور از شیخ موصوف  
 ماتر نهان مصلح نموده در تحت تصرف خود آوردیم اقرار آنکه هرگاه مبلغ مذکور برسانیم فایده اینست  
 کرده بگیریم و مادام که ملک من تمام منافع آن باغ موجود باشد از هر چه سوخته که از درختها باشد  
 و غیره چنانچه مناد و غبت اجازت دادیم که ایشان تصرف خود بی کنند در آن زمین صاحب است  
 زمینها صحیحاً و عیاً جائزاً فاذا علی طریق الشهرة و الاطلاق علی سبیل الخفیة و الکتمان صورت  
 حال موجب تحریر و تقریر این سواد و مقال آنکه من درگاه ضعیف البها و احقر الافراد

کتابخانه  
 مجلس شورای اسلامی  
 تهران

قار و لک سید صابر علی موافق مکتوبه اراضی واقع گوله گنج چار صد و نو دگر نذر عه الهی میند  
 استخ لطف الله و وقت خواب نصف لک و نه شتد هجری عوض مبلغ یکصد و پیر خرید کردم قبل  
 بیع شرعی نویسانید که رقم بمواسیر اکابر شرع و توره چنانچه از این مان تا حال بیان قایل متصرف  
 است و تم رنسیه آن صرف نموده چند خانه ای از عیت آباد نمودم و درینو لا شخصی از شیخان لکن  
 دعوی کرد که قدرش این ملک مقبوضه من زمین منبیه شما مخلوط شده علاحد کرده و دهنده چند  
 مناقشه و مجادله فیما بین ماند آخر الامر برین قرار یافت که زمین منبیه پیوده موافق کاغذ گیرند  
 روزی چند شخص فی اعتبار جمع شدند عاقبت الامر اراضی پیوده حساب نمودند و طبق  
 بیخنامه برآمد و شیخ نور الدین که دعوی باطل فی اسناد کرده بود کاذب و دوروی شد  
 بنا بر آن اینچند کلمه بطریق صورت حال نوشته شد هر که از حاضران و ناظران معنی  
 و آگاهی باشد بمقتضای آنکه کریمه و لا لکن الشهاک و من یکنها فی نه اثبات قابله  
 برین محضر نامه کوایی و محرو و دستخط کرده و بد تا عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردد  
 بقدر الحمد و الله که نسخه انشاء فائق در محله بصره من محلات بیت السلطنت لکن متوصل به بود  
 خواب منصور الله له احمد علی خان بهادر و کوئی می میر جعفر شوشتری در

این کتب و نسخ  
 در کتابخانه  
 مجلس شورای  
 اسلامی  
 ثبت شده است

در این کتب و نسخ  
 در کتابخانه  
 مجلس شورای  
 اسلامی  
 ثبت شده است





